



سیر تحول در ابزارهای حل و فصل مخاصمات در اروپا: از زور به دیپلماسی*

دکتر غلامعلی چگنی‌زاده* ^{ID} - دکتر علی اسمعیلی اردکانی** ^{ID}

محمد رضا احمد دوست اسطلکی*** ^{ID}



This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

اگرچه اختلاف امری طبیعی در زندگی اجتماعی بشر است، اما ابزار مدیریت آن در دوره‌های مختلف یکسان نبوده است. تا پیش از پیمان وستفالی، رفع اختلافات از طریق استیلا و بوسیله اعمال زور صورت می‌گرفت، اما جنگ‌های سی‌ساله مذهبی نشان داد که ابزار زور کارآمدی سابق را ندارد. از آن پس بود که نظام موازنه‌قوا و دیپلماسی نیز در روابط اروپاییان ظهور یافت. تلاش این مقاله پاسخ به این پرسش است که بر اساس چه مؤلفه‌ها و فرآیندهایی نقش و جایگاه دیپلماسی در حل و فصل مخصوصات و بحران‌های اروپا قابل ارزیابی است؟ یافته‌های مقاله نشان می‌دهد از رنسانس به بعد مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها، روندها و برخی رخدادها به وقوع پیوست که نتیجه انباشت آنها پس از چند قرن، اولویت‌یابی دیپلماسی نسبت به زور بوده است. روندهای ملی و ساختاری که تأثیر متقابل بر یکدیگر داشته‌اند بر تغییر ابزار اروپاییان از زور به دیپلماسی اثرگذار بوده‌اند. اروپاییان پیوند میان بقا و دیپلماسی را رفته‌رفته آموختند. ضرورت‌ها و اجتناب‌های ساختاری که خود را در پیدایش نظام موازنه‌قوا نشان داد به همراه حافظه تاریخی مشترک، تجربه زیستی مشترک، هویت و فرهنگ مشترک نسبی، دشمن مشترک، ارزش‌ها و باورهای مشترک نسبی و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر مانند باور به راهکارهایی که حداکثر منافع را با حداقل هزینه به ارمغان آورد طی چند قرن در اروپا انباشت شد که موجب گردید خواست و اراده مضاعفی در اروپاییان پدید آید که برای راهکارهای مسالمت‌آمیز اولویت بالاتری قائل شوند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تبیینی با اتکا به روش جامعه‌شناسی تاریخی انجام شده است.

کلیدواژگان

دیپلماسی، زور، اروپا، واقع‌گرایی، حل و فصل مخصوصات

* دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

** استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

*** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران. نویسنده مسئول / ایمیل:

mohammadreza_ah@webmail.guilan.ac.ir

مقدمه

اختلاف و تعارض منافع امری طبیعی در حیات زندگی اجتماعی بشر، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی است. تاریخ اروپا نیز موید همین مطلب است و روابط میان واحدهای اروپایی مملو از جنگ، درگیری و خون‌ریزی‌های گسترده بوده است. انسان‌ها سعی کردند جنگ دائمی با یکدیگر و ترس دائمی از یکدیگر را در محیط داخلی با تشکیل دولت مدیریت کنند. اما چون در محیط بین‌المللی آناارشی برقرار بود و قدرت بالادستی همچون دولت وجود نداشت که رقابت را مدیریت نماید و با متجاوزین برخورد کند، لذا هر یک از دولت‌ها می‌بایست به‌تنهایی برای حفظ بقای خود در برابر تهدیدات سایر کشورها تلاش می‌کردند. از این رو رقابت دائمی در کسب قدرت میان کشورهای اروپایی در جریان بود. هرگونه کسب قدرت و افزایش توانمندی‌های نظامی توسط یک کشور، تهدیدی برای کشوری دیگر که در همسایگی آن قرار داشت یا در یک مجموعه امنیتی بودند تلقی می‌شد. در همچنین فضایی منافع دو کشور حتما در تضاد با یکدیگر تلقی می‌شد و اراده‌ای برای توافق و تأسیس منافع مشترک وجود نداشت.

اگرچه رقابت، اختلاف و تعارض منافع امری طبیعی در روابط اجتماعی است و از بین رفتنی نیست، اما ابزار مواجهه با این موارد در دوره‌های مختلف یکسان نبوده است. اعمال زور تا برهه‌ای ابزار کلیدی، کانونی و دارای کارآیی بالا برای مدیریت رقابت بود اما از مقطعی به‌بعد کارآیی آن زیر سوال رفت و نیاز به ابزارهای دیگر احساس شد. تاریخ اروپا نشان می‌دهد که تکیه بر زور برای مدیریت رقابت، کسب امنیت و حفظ بقا نه تنها بسیار پرهزینه است، بلکه چون «زور» دارای محدودیت شده است کارآیی کافی را نیز ندارد و به‌تنهایی نمی‌تواند رقابت‌ها را مدیریت کند و بقای کشورها را تأمین نماید. جنگ‌های سی‌ساله مذهبی نقطه عطفی در ظهور محدودیت‌های کارآمدی زور بود. اروپا نیاز داشت که برای زندگی اجتماعی خود، ابزارهای دیگر را به کار گیرد. اگرچه در گذشته‌های اروپا، نقش زور در تنظیم روابط میان واحدهای اروپایی بسیار پررنگ بود و موازنه قوا بر محور آن برقرار می‌گردید، مانند وضعیتی که هم‌اکنون خاورمیانه دچار آن است، اما امروزه استفاده از زور در روابط بین اروپایی به کناری رفته و از روش‌های مسالمت‌آمیز برای حل - و فصل مسائل و معضلات استفاده می‌شود. هم‌اینک در اروپا دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای حل - و فصل اختلافات جایگاهی ویژه یافته است و مذاکره^۲ بر سر اختلافات جهت حصول نتایج مرضی‌الطرفین امری مرسوم و تا حدی بدیهی تلقی می‌گردد. چرایی و چگونگی تحول در ابزارهای مدیریت اختلافات و اولویت‌یابی دیپلماسی نسبت به زور در اروپا حائز اهمیت فراوان و درخور بررسی است و می‌تواند راهنمایی برای سایر مناطق جهان از جمله خاورمیانه باشد.

در این نوشتار تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که «بر اساس چه مؤلفه‌ها و فرآیندهایی نقش و جایگاه دیپلماسی در حل و فصل مخاصمات و بحران‌های اروپا قابل ارزیابی

^۱ Anarchy

^۲ Diplomacy

^۳ Negotiation

است؟». مطالعات ابتدایی حاکی است که مجموعه‌ای از مولفه‌ها و روندهای ملی و ساختاری که تاثیر متقابل بر یکدیگر داشته‌اند در این زمینه موثر بوده‌اند. برای پاسخ به پرسش مقاله توجه به تاریخ مشترک میان واحدهای اروپایی و واکاوی مولفه‌ها و فرآیندهایی که طی گردید تا جایگاه دیپلماسی به عنوان یک ابزار مهم در تنظیم روابط میان اروپاییان مطرح گردد اهمیت فراوانی می‌یابد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تبیینی با اتکا به روش جامعه‌شناسی تاریخی انجام شده است و هدف از آن واکاوی و فهم زمینه‌های آگاهی تاریخی اروپاییان از اهمیت تنوع ابزارهای سیاست-خارجی و حل و فصل یا مدیریت مسالمت‌آمیز اختلافات و درس‌آموزه‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران است.

۱- پیشینه

در بسیاری از پژوهش‌های مرتبط با تاریخ جنگ و دیپلماسی در اروپا مانند: «فهم دیپلماسی برای پیشگیری و حل اختلافات» (Young, 2022)، «دیپلماسی فرهنگی در اتحادیه اروپا» (Santiago, 2022)، «دیپلماسی فرهنگی در اروپا» (کارتا و هیگات، ۲۰۲۲: ۱۶)، «هرگز با غریبه‌ها صحبت نکنید؟ درباره مورخان، دانشمندان علوم سیاسی و مطالعه دیپلماسی در جامعه اروپا / اتحادیه اروپا» (Gram, 2022) نقش‌یابی دیپلماسی در این منطقه به عنوان گزینه اصلی و ابزار کانونی برای تنظیم روابط میان واحدهای این قاره به خصوص کشورهای اروپای غربی به بعد از جنگ جهانی دوم ارجاع داده می‌شود، یا فارغ از چگونگی سیر نقش‌یابی دیپلماسی، کارکرد امروزی آن در اروپا را مورد توجه قرار می‌دهند. از این منظر پس از جنگ جهانی دوم از یک سو اراده‌ای بزرگ در واحدهای اروپایی برای ممانعت از درگیری نظامی بوجود آمد که گویی اجتناب از جنگ یک خواست همگانی شده بود و از سوی دیگر نهادسازی‌های گسترده‌ای که پس از جنگ جهانی دوم رفته رفته در این منطقه انجام شد و سازمان‌های متعددی که یکی پس از دیگری بوجود آمد، زمینه‌های گفت‌وگو و چانه‌زنی بر سر اختلافات را فراهم آورد. این امور به دیپلماسی در اروپا شان و منزلت خاصی بخشید که تا پیش از آن فقط تاحدی در دوره کنسرت اروپا قابل مشاهده بود. از این منظر، نقش‌یابی دیپلماسی تا حد زیادی نتیجه‌ی فعالیت‌های نهادی و توجه به حقوق بین‌الملل است. درحالی‌که پژوهش حاضر آن را رد می‌کند و بر این ادعاست که دیپلماسی خود پدیده‌ای مستقل است و فعالیت‌های نهادی و حقوقی در سطح بین‌المللی متوقف بر وجود ایده دیپلماسی است نه برعکس. اگرچه تاثیرات متقابل آنها قابل چشم‌پوشی نیست، اما پیدایش دیپلماسی متوقف بر فعالیت‌های نهادی و حقوقی نیست. از دیگر سوی پژوهشگران بسیار دیگری نیز -مانند «دیپلماسی» (کیسینجر، ۱۳۷۹: ۱۲۹۰)، (Kissinger, 2000: 1290)، «دیپلماسی، تئوری و عمل» (Berridge, 2015: 312)، «تاریخ اروپا» (برستاین و میلزا، ۱۳۹۸: ۶۰۸)، (Berstein & Milza, 2018: 608)، «اروپا از دوران ناپلئون» (تامسن، ۱۳۸۷: ۱۴۵۲)، (Thomson, 20210: 1452)، «سرویس اقدام خارجی اروپا. دیپلماسی اروپایی پسا و ستفالی» (Spence & Batora, 2015: 427)، «امنیت اروپا پس از ناپلئون» (Graff et.al, 2019: 316)، «حل تعارض» (Bercovitch et.al., 2009: 682) - سعی نموده‌اند با نگاهی تاریخی و واکاوی چند قرن اخیر

اروپا به روندهای جنگ و صلح و مسائل امنیتی اروپا پردازند و در این بین به دیپلماسی توجه کنند. همه این پژوهش‌ها آثار بسیار خوب و مهمی در زمینه تاریخ اروپا و دیپلماسی در این قاره هستند اما با توجه به پرسش مقاله حاضر، این آثار همگی از یک نارسایی برخوردارند و نتوانسته‌اند به دیپلماسی و جایگاه کنونی آن به صورت فرآیندی نگاه کنند و پیوندی معنادار میان تاریخ اروپای مدرن و به طور مشخص اروپای پس از رنسانس و جایگاه کنونی دیپلماسی برقرار نمایند، نقیصی که این نوشتار سعی در رفع آن دارد.

پاسخ جامع به پرسش این پژوهش متوقف بر آن است که از یک سو با بررسی تاریخ مشترک اروپاییان به مولفه‌ها و روندهای ملی توجه شود، و از سوی دیگر تاثیر مولفه‌ها و فرآیندهای ساختاری که از درون و بیرون اروپا بر روابط میان واحدهای اروپایی اثرگذار بودند مورد توجه قرار گیرد. از این رو این لازم است با نگاهی جامعه‌شناسانه به تاریخ اروپا، نقاط عطف تاریخی که موثر بر روندهای ملی و ساختاری بودند مورد توجه قرار گیرند و از دیگر سوی از نقش ساختارهای بین‌المللی و منطقه‌ای در نقش‌یابی دیپلماسی غفلت نشود. برای این منظور از چارچوب مفهومی خاصی استفاده خواهیم کرد که در آن هم به دیپلماسی به‌عنوان یک موضوع مستقل توجه شود و هم زوایای جامعه‌شناسانه و تاریخی بحث از یک سوی مورد توجه قرار گیرد و هم از دیگر سوی از نقش ساختار نظام بین‌الملل چشم‌پوشی نشود. این کار به کمک برخی نظریات رئالیستی و هم‌زمان بهره‌گیری از برخی مفاهیم لیبرالی صورت می‌پذیرد که می‌تواند نوآوری این مقاله نیز تلقی گردد. ما در این مقاله با توجه به تاریخ اروپا، مولفه‌هایی که بر پیدایش روندهای زورمحور و مسالمت-آمیزمحور در اروپا موثر بودند را مورد بررسی قرار می‌دهیم و از این طریق سعی بر صورت‌بندی تئوریک دیپلماسی به‌عنوان مولفه‌ای مستقل در حل و فصل مسالمت‌آمیز مخاصمات متناسب با سوال مقاله خواهیم داشت. بدین منظور سازماندهی این نوشتار در ادامه اینگونه است که ابتدا چارچوب مفهومی خواهد آمد و در آن به بیان دوگانه‌ی زور و دیپلماسی در مدیریت رقابت و اختلافات و یا به بیان دیگر ثبات بین‌المللی و بی‌ثباتی آن پرداخته خواهد شد. آنگاه مولفه‌ها و فرآیندهای ملی و ساختاری که در نقش‌یابی دیپلماسی به‌عنوان ابزار حل و فصل مخاصمات در اروپا نقش داشته‌اند بررسی می‌شود. سپس با نگاهی به تاریخ اروپا موازنه‌قوا و مشروعیت‌بخشی به آن در این قاره مورد بررسی قرار می‌گیرد و پایان بخش این پژوهش نتیجه‌گیری خواهد بود.

۲- چارچوب مفهومی؛ مشروعیت بخشی به موازنه‌قوا در نظام بین‌الملل نهادینه

مورگنتا سیاست بین‌الملل را تلاش و مبارزه دائمی برای کسب قدرت و یا حفظ آن می‌داند (مورگنتا، ۱۳۹۳: ۴۵)؛ (Morgenthau, 2014: 45). وی این واقعیت را در اقتضانات طبیعی و روانشناختی انسان‌ها جستجو می‌کند؛ اما در عین حال فایده‌گرایی و محاسبه سود و زیان را نیز از دیگر ویژگی‌های مهم انسان‌ها و دولت‌ها برمی‌شمرد و با تجمیع این ویژگی‌هاست که موازنه‌قوا را شکل ضروری زندگی اجتماعی بین‌المللی معرفی می‌کند. به باور وی موازنه‌قوا نه یک حالت خاص، بلکه وضعیت طبیعی روابط بین‌الملل است. چراکه مبارزه‌ی دائمی برای کسب قدرت

هنگامی که توامان با فایده‌گرایی و محاسبه سود و زیان درک شود و محدودیت‌های اعمال زور نیز تجلی یابد، آنگاه تلاش برای ممانعت از برتری یافتن رقبا ضروری می‌شود و از این رهگذر موازنه‌قوا پدید می‌آید. مورگنتا پایداری موازنه‌قوا را به پابندی دولت‌ها به هنجارهای بین‌المللی مرتبط می‌کند و بیان می‌دارد اگرچه تلاش برای بدست آوردن قدرت و حفظ آن عنصر دائمی در تاریخ دولت‌هاست اما تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌ها در مواقع بسیاری خود را محدود به هنجارها و اخلاقیات مشترک نیز کرده‌اند (Guzzini, 2018: 15-18).

به باور مورگنتا در شرایطی که وجود همزمان آناشری و محدودیت اعمال زور امکان تسلط کامل یک قدرت بر دیگران را غیرممکن می‌کند، موازنه‌قوا ضرورت زندگی اجتماعی خواهد بود (Zambernardi, 2020: 12-13). وی می‌گوید تلاش برای بیشینه کردن قدرت خود موجب تحریک همسایگان و رقبا می‌شود و به مسابقه تسلیحاتی و معمای امنیت می‌انجامد. مانند وقایعی که به جنگ جهانی اول منتج شد. از سویی دیگر بی‌اعتنایی به سیاست قدرت موجب دعوت دیگران به تهاجم علیه خود می‌شود. مانند وقایعی که جنگ جهانی دوم را رقم زد. از این رو به حداکثر رساندن قدرت و یا تلاش برای نشان دادن قدرت بیش از حد خود موجبات ترس و واکنش دیگران می‌شود و باید از آن اجتناب کرد. همچنین نشان دادن ضعف خود نیز فرصت تهاجم علیه خود را فراهم می‌آورد. اینجاست که اهمیت موازنه‌قوا خودنمایی می‌کند (Guzzini, 2018: 24-25).

مورگنتا با رد ادعاهای جهان‌شمول به‌شکلی که ایده و ارزش یک ملت خاص در سرتاسر جهان گسترش یابد، به اهمیت پابندی به ارزش‌ها و هنجارهای مشترک میان انسان‌ها اشاره می‌کند. مورگنتا بر این باور است که سازش میان ملت‌ها در دست کشیدن از این تصور نهفته است که خوبی‌ها، اخلاق و عدالت صرفاً در یک ملت وجود دارد. وی می‌گوید دولت‌ها باید به سمت یافتن نقاط تلاقی ارزش‌ها و اخلاقیات گرایش پیدا کنند چراکه تلاش برای تحمیل ارزش‌های یک ملت خاص بر دیگران خطرناک است و ملت‌ها و تمدن‌ها را به سمت نابودی می‌کشاند. آگاهی از این مطلب که منافع و ارزش‌های یک دولت لزوماً منافع و ارزش‌های همگانی نیست، تحمل و پذیرش دیگری و زندگی مسالمت‌آمیز بین‌المللی را ممکن می‌سازد. وضعیتی که در نظام موازنه‌قوا ممکن است (Zambernardi, 2020: 15).

موازنه قوا به معنای نبود جنگ نیست، بلکه حتی ممکن است برای تحقق آن جنگ ضروری شود، اما کارکرد مهم موازنه‌قوا حفظ نظام بین‌الملل است. در پرتو موازنه‌قواست که امکان تسلط یک کشور بر دیگری و زیرپا گذاشتن حقوق بین‌الملل و نقض حاکمیت دولت‌ها کاهش می‌یابد (بول، ۱۳۹۶: ۱۱۸-۱۲۱)؛ (Bull, 2017: 118-121). در بطن موازنه‌قوا این مهم نهفته است که پیروزی کامل امکان‌پذیر نیست، لذا راهی جز تحمل غیر وجود نخواهد داشت. اما به صرف وجود موازنه‌قوا اختلافات کنار نمی‌رود. در اینچنین وضعیتی است که نیاز به ابزارهای جایگزین برای مدیریت اختلافات احساس می‌شود و دیپلماسی به‌عنوان ابزاری مسالمت‌آمیز می‌تواند جایگزین زور شود.

¹. Total Victory

هدف موازنه‌قوا و دیپلماسی یکسان است و آن تحمل تفاوت‌ها و تلاش برای تاسیس نقاط مرضی-الطرفین در هنگام اختلافات است. به تعبیر هلدی بول با دیپلماسی می‌توان نقاط تلاقی منافع دولت‌ها را جستجو کرد و بدست آورد. امری که لازمه آن دست کشیدن از ادعاهای جهان‌شمول است (بول، ۱۳۹۶: ۱۸۵)؛ (Bull, 2017:185).

دیپلماسی با یک مفهوم کلیدی پیوند دارد و آن «همزیستی مسالمت‌آمیز» است. همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای یک شکل شدن و یک‌جور شدن نیست. همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای پایان اختلافات، تفاوت‌ها و تضادها نیست. نه تنها اینگونه نیست بلکه همزیستی مسالمت‌آمیز با واژگانی چون تعدد، تفاوت، تکثر و... معنا و مفهوم می‌یابد. اما نکته اینجاست که در همزیستی مسالمت‌آمیز، تضادها، تفاوت‌ها و تکثر مدیریت می‌شوند. همچنین دیپلماسی با واژگانی چون تحمل، احترام، تعهد و انعطاف نیز پیوند دارد. از این‌رو دیپلماسی، همزیستی مسالمت‌آمیز و پلورالیسم پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. به تعبیری دیپلماسی تمرین پلورالیسم برای حفظ امکان کثرت برای محیط‌هایی مشخص است (Conway, 2019). دیپلماسی مدلی از ارتباط است که در آن قرار نیست طرفین لزوماً شبیه به هم شوند، بلکه قرار است چگونگی زندگی مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر علی‌رغم وجود تفاوت‌ها را جستجو نمایند.

حال در ادامه این نوشتار، به صورت‌بندی مفاهیم مذکور در جهت سوال مقاله خواهیم پرداخت. کیسینجر بر این باور است که دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای حل‌وفصل یا کنترل مخاصمات، در آن نظام بین‌المللی کارآیی بیشتری دارد که بازیگران آن نظام مذاکره بر سر اختلافات و تلاش برای ممانعت از جنگ را اولویت خود قرار داده باشند و استفاده از راهکارهای مسالمت‌آمیز را اصلی اساسی در تنظیم روابط فی‌مابین بدانند. این امر حادث نمی‌شود مگر آنکه دیدگاه مثبتی از سوی بازیگران به ترتیبات نظام بین‌الملل بوجود آمده باشد و ترتیبات آن نظام مقبول بازیگران باشد. امری که کیسینجر از آن تحت عنوان «نظام بین‌الملل مشروع» یاد می‌کند (کیسینجر، ۱۳۷۹)؛ (Kissinger, 2000).

دوگانه‌ی کلیدی که کیسینجر برای توضیح روابط کشورها ارائه می‌کند عبارت‌اند از: «نظام بین‌الملل نهادینه» و «نظام بین‌الملل انقلابی». در نظام بین‌الملل نهادینه، کشورها یا دست‌کم قدرت‌های بزرگ نسبت به نظم موجود بدینی ندارند و منافع خود را در تداوم آن می‌بینند. اما در نظام بین‌الملل انقلابی، تلاش‌های قابل‌اعتنایی برای برهم زدن نظام مستقر وجود دارد (کیسینجر، ۱۳۷۹)؛ (Kissinger, 2000). همین مفهوم را مورگنتا با تعبیر دیگری بیان می‌دارد. مورگنتا مبارزه برای کسب قدرت را در دو هدف کلی خلاصه می‌کند: حفظ وضع موجود یا ایجاد هژمونی. بر این مبنا نظام بین‌الملل به دو دسته از کشورها تقسیم می‌شود: مدافعان وضع موجود یا مخالفان آن. امری که به باور مورگنتا پیشران و انگیزه اصلی سیاست بین‌الملل است (Molloy, 2004: 20). چنانچه بازیگران یک نظام بین‌المللی دنبال کردن اهداف ملی و فراملی را در نظام مستقر ممکن بیابند، یا لاقال ترتیبات نظام بین‌المللی را بر ضد و علیه خود ندانند، آنگاه در حفظ نظام بین‌المللی و ثبات در

آن نیز کوشش می‌کنند. در واقع مقبولیت یک نظام بین‌المللی برای یک کشور متوقف بر آن است که ترتیبات آن به گونه‌ای باشد که اهداف و منافع ملی آن کشور را تامین کند یا به‌عنوان یک مانع بر سر راه آن‌ها قرار نگیرد. مقبولیت یک نظام بین‌المللی است که به آن مشروعیت سیاسی می‌بخشد و مشروع بودن نظام مستقر است که تداوم آن را ممکن می‌سازد. در این چنین مناسباتی است که تلاش برای تاسیس نقاط مرضی‌الطرفین و اتخاذ راهکارهای مسالمت‌آمیز اولویت می‌یابد و اینگونه است که دیپلماسی به بالاترین کارآیی می‌رسد و می‌توان انتظار ثبات در سطح نظام بین‌الملل را داشت.

به باور کیسینجر ثبات بین‌المللی زمانی وجود خواهد داشت که یک «موازنه‌قوا»^۱ به همراه «مشروعیت»^۲ وجود داشته باشد. برای این امر نیاز است که توافقی میان قدرت‌های اصلی در ماهیت ترتیبات قابل اجرا، اهداف و روش‌های سیاست‌خارجی به وجود آید. رسیدن به این اهداف مستلزم آن است که کشورها از خود درجه‌ای از خویش‌داری و مدارا را نشان دهند. چنانچه کشورها به دنبال آن باشند تا مخالفان شکست‌خورده خود را برای همیشه ناتوان کنند، مشروعیت نظام بین‌المللی که ایجاد کرده‌اند زیر سؤال خواهد رفت و کشورهای ناراضی تبدیل به یک کشور انقلابی و تجدیدنظرطلب شده و خواهان براندازی این نظام می‌شوند، چراکه کشور ناراضی به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند به اهداف خود در این نظام برسد، لذا موفقیت خود را در ناپودی نظام مستقر می‌بیند. در چنین فضایی دیپلماسی کارآیی نخواهد داشت، چراکه دیپلماسی با تأکید بر مذاکره بر سر اختلافات برجسته، فقط برای مهار کشورهایی غیرانقلابی مناسب است و مواجهه با کشورهایی که رویکردی انقلابی نسبت به نظام مستقر دارند با زور و جنگ خواهد بود (Weitz, 1991:103-104).

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که زور محدودیت^۳ دارد. هنگامی که محدودیت زور مورد توجه قرار می‌گیرد آنگاه نیاز به ابزارهای جایگزین احساس می‌گردد که در این بین دیپلماسی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. اولین تجلی مهم در محدودیت زور خود را جنگ‌های سی‌ساله مذهبی نشان داد و پس از آن هربار عیان‌تر شد. در این بین پیشرفت‌های تکنولوژی نیز نقش آفرینی ویژه‌ای داشته است. با پیشرفت‌های تکنولوژی امکاناتی در اختیار کشورها قرار گرفته است که دفاع در برابر متجاوز را قدرتمندانه‌تر می‌کند و تلفات و هزینه‌های متجاوز را به‌صورت تصاعدی بالا می‌برد. در اینچنین موقعیتی، دستاوردهای اعمال زور ممکن است بسیار کمتر از تلفاتی باشد که متجاوز متحمل می‌گردد. جنگ‌هایی که پس از انقلاب صنعتی و شکوفایی صنعت نظامی در اروپا رخ داد و خصوصاً توجه به دو جنگ جهانی اول و دوم به خوبی مؤید این مطلب است که هزینه‌های اعمال زور و اتکا صرف به قدرت نظامی برای تسلط بر دیگران آن قدری بالاست که دستاوردهای احتمالی را در خود هضم می‌کند. به تعبیر زبگنیف برژینسکی جهان به سمتی رفته است که امکان تجمیع قدرت در

¹. Balance of power

². Legitimacy

³. Limitation

دست یک کشور وجود ندارد و دیگر امکان شکل‌گیری هم‌زمن وجود نخواهد داشت (Brzezinski, 1997: 201).



شکل ۱- مؤلفه‌های مؤثر بر مشروعیت بخشی به موازنه قوا

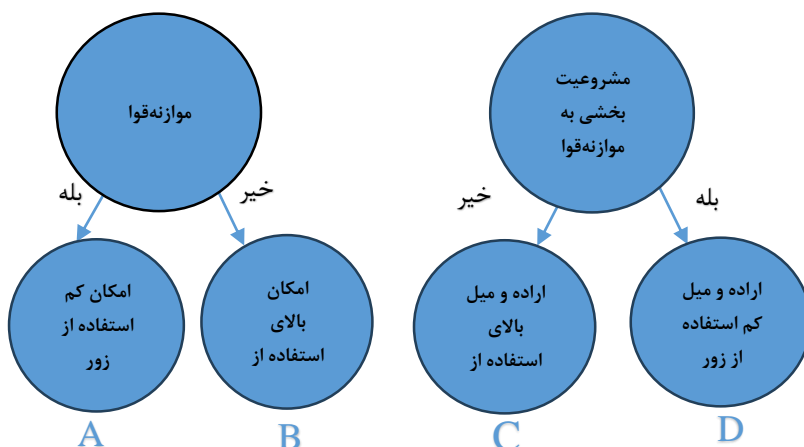
Shape 1- Factors affecting the legitimacy of the balance of power

منبع: (نویسندگان، ۱۴۰۳)؛ (Authors, 2024)

دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای حل و فصل منازعات زمانی می‌تواند موفق باشد که طرفین معارضة به نسبتی از اعتماد به یکدیگر رسیده باشند و این امر در گرو این مطلب است که انتظارات طرفین در راهکارهای مسالمت‌آمیز ارائه شده برای مدیریت بحران در نظر گرفته شده باشد. در واقع طرفین باید نفعی از راهکارهای ارائه شده را برای خود متصور شوند. در این صورت است که درجه‌ای از اعتماد شکل می‌گیرد و آنگاه دیپلماسی می‌تواند هسته اصلی تنظیم روابط شود (Young, 2022: 3). اعتماد به طرف مقابل را بایستی از طریق ترتیبات عادلانه نظام بین‌الملل ایجاد کرد. عادلانه بودن هنجارها و قواعد بین‌المللی، دولت‌ها را ترغیب می‌کند به آنها پایبند باشند و پایبندی دولت‌ها به هنجارهای بین‌المللی موازنه‌قوا را تقویت می‌کند. این چرخه به مشروعیت نظام بین‌المللی کمک می‌کند و به تعبیر کیسینجر نظام بین‌الملل نهادینه را می‌سازد.

از منظر چارچوب مفهومی که ارائه کردیم، دیپلماسی و ثبات بین‌الملل ارتباط مستقیم با یکدیگر دارند و لازمه وجود ثبات بین‌المللی این است که موازنه‌قوا توأم با مشروعیت بخشی به آن باشد. نظام موازنه‌قوا به مفهوم اجتناب از بحران یا حتی جنگ نیست، بلکه به معنای محدود کردن توانایی

کشورها در تسلط بر دیگران و نیز کاهش دامنه تعارضات است. موازنه قوا فرصت استفاده از زور را کاهش می‌دهد و مشروعیت بخشی به آن احساس مشترک وجود عدالت را در پی دارد و از میل به استفاده از زور می‌کاهد. هسته اصلی روابط در اینچنین نظامی دیپلماسی است و اتخاذ ابزارهای مسالمت‌آمیز برای حل و فصل اختلافات اولویت اساسی می‌یابد. در شکل زیر مولفه‌هایی که در مشروعیت بخشی به نظام بین‌الملل موثر هستند ذکر گردیده است. (نگاه کنید به نمودار ۱). همچنین در اشکال زیر حالت‌های بروز درگیری یا ثبات و در پی آن نقش‌یابی زور یا دیپلماسی به‌عنوان ابزارهای کانونی تنظیم روابط مشخص است:



شکل ۲- ابزار اصلی تنظیم روابط

Shape 2- The main tools for regulating relationships

منبع: (نویسندگان، ۱۴۰۳)؛ (Authors, 2024)

ابزار اصلی تنظیم روابط	وضعیت	حالت
زور	احتمال بالای درگیری	B+C
دیپلماسی	احتمال بالای ثبات	A+D

جدول ۱- ابزار اصلی تنظیم روابط

Table 2- The main tools for regulating relationships

منبع: (نویسندگان، ۱۴۰۳)؛ (Authors, 2024)

۳- روندهای ملی و ساختاری و تاثیر آن بر دیپلماسی

در این بخش از مقاله، به بیان آندسته از روندهای ملی و ساختاری و برخی وقایع تاریخی شامل: رنسانس، پیمان وستفالی، گسترش مفاهیم پلورالیستی، انقلاب فرانسه، انقلاب صنعتی، گسترش پارلمانتاریسم، نهادگرایی و... که در طول چند قرن اخیر اثرگذاری شایانی بر ساحت دیپلماسی در اروپا داشته‌اند و انباشت آنها بر چگونگی کارکرد و کارآیی امروزی دیپلماسی در این قاره قابل

ردیابی است می‌پردازیم.

پس از رنسانس مفهومی نوین از انسان پدیدار گردید که متفاوت از قبل بود. رنسانس منجر گردید که زنده ماندن و مرفه زیستن برای انسان اروپایی به اولویتی اساسی تبدیل شود. این انسان نوین دیگر نمی‌خواست که زندگی خود را به‌راحتی فدای دیگری کند. این مفهوم منجر گردید که آن انسان اروپایی که تا پیش از این به‌راحتی در بسیج عمومی برای مشارکت در جنگ‌ها فعال می‌شد رفته‌رفته به سمت‌وسوی استفاده از ابزارهای سلامت‌آمیزتر و کم‌هزینه‌تر سوق پیدا کند. البته که این مفهوم و این تغییر به‌یک‌باره در تمامی جوامع اروپایی به وجود نیامد. بلکه نضج گرفتن این مفاهیم از رنسانس بود و هرچه تاریخ پیش می‌آمد و جنگ‌های متعدد زندگی و رفاه مردم را بیشتر از قبل دچار اختلال می‌کردند این نگرش عمومی‌تر می‌گردید. تجربیات تاریخی به اروپاییان نشان می‌داد که مرفه زیستن با ثبات بین‌المللی عجین است و چنانچه هسته روابط میان کشورها جنگ باشد، رفاه عمومی به‌شدت به خطر می‌افتد.

گسترش مفاهیم پلورالیستی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار بر زندگی سیاسی و اجتماعی اروپاییان بوده است. پذیرش تنوع و تکثر راهی بود که اروپا طی کرد و بنیان دیپلماسی نیز پذیرش تنوع و تکثر است. اروپای معاصر از پس تاریخ مملو از نزاع و درگیری خود به این مفهوم و نگاه رسید که زندگی اجتماعی بدون پذیرش حقوق دیگری زندگی‌ای پرهزینه با محدودیت‌های فراوان است و از آنجایی که انسان نوین اروپایی که بر اساس اصول فایده‌گرایانه به‌دنبال رفاه بیشتر و هزینه کمتر بود، لذا پذیرش پلورالیسم برای آن انتخابی اجتناب‌ناپذیر شد.

سیر شکل‌گیری ارزش‌های مشترک در اروپا به‌واسطه وقایع و فرآیندهای مختلف پس از رنسانس ادامه یافت. ارزش‌های مشترکی که لازمه تقویت موازنه‌قوا و مشروعیت‌بخشی به آن بود. از نیمه دوم قرن نوزدهم در سرتاسر اروپای مرکزی و غربی تغییرات ملموس در شکل حکمرانی آغاز گردید. متعاقب انقلاب فرانسه، موضوع حق تعیین سرنوشت؛ و متعاقب انقلاب صنعتی، اقتضانات اجتماعی و سیاسی خاصی در اروپا پدیدار گردید که در نهادهای پارلمانی بین سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ به خوبی قابل ردیابی است. اگرچه شکل، کارایی و بنیان انتخاباتی و گستره نظارت این نهادها بر حکومت‌ها بسیار متفاوت از دوران امروزی بود اما گام بلندی در تغییرات سیاسی و عبور از مرحله حکمرانی بدون پشتوانه مردمی به سوی دولت-ملت واقعی و گسترش پارلماناریسم محسوب می‌شود (تامسن، ۱۳۸۷: ۵۰۱)؛ (Thomson, 2010: 501).

تأثیر روندهای ملی بر سیاست داخلی و خارجی هم در زمینه صلح‌سازی اثرگذار بود و هم گسل‌های اختلاف‌برانگیز میان واحدهای اروپایی را تحریک می‌کرد. انقلاب‌های منطقه بالکان و تأثیرش بر جنگ‌های منطقه‌ای غیرقابل چشم‌پوشی است، ملی‌گرایی افراطی و آثارش بر ایجاد حس غیریت‌سازی نسبت به سایر کشورها و در پی آن بسط خشونت در روابط فی‌مابین به‌طور گسترده در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم در اروپا قابل ردیابی است. از سوی دیگر انقلاب صنعتی و

¹. Pluralism

توسعه اقتصادی و گسترش ارتباطات به طور مستقیم و غیرمستقیم می توانست بر تصمیم گیران سیاسی در اتخاذ گزینه‌های نظامی در مواجهه با سایرین تردید ایجاد کند، چراکه جنگ می توانست روند عادی تجارت و توسعه اقتصادی را دچار اختلال نماید. از این رو روابط دیالکتیکی میان جنگ و صلح، رفاه و فقر، آسایش و تلاطم و به طور خلاصه خیر و شر در روابط اجتماعی و سیاسی اروپاییان در قرن‌های پس از رنسانس در جریان بود و سرانجام در نیمه اول قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی به اوج رسید و از دل این تخصمات، دوران «اجتناب از جنگ» پدید آمد و با تفوق ایده زندگی مسالمت آمیز بین المللی، دیپلماسی به کانون روابط اروپاییان بدل گشت.

اتحادیه اروپا صرفاً حاصل پیمان ماستریخت و یا حتی نقطه عزیمت آن جامعه زغال و فولاد نیست، اگرچه این موارد نقاط برجسته‌ای هستند که گامی بلند و اساسی در شکل گیری جامعه کنونی اروپایی محسوب می شوند، اما باید توجه داشت که شکل گیری اتحادها، کنفرانس‌ها و... مختلفی که از پیمان وستفالی آغاز گردید و به مرور افزایش یافت و از کنگره وین به بعد مرسوم شد و توافقاتی مانند کمیسیون بین المللی کشتیرانی رودخانه راین در سال ۱۸۱۵، کمیسیون رودخانه دانوب در سال ۱۸۵۶، اتحادیه بین المللی تلگراف در سال ۱۸۶۵ و اتحادیه بین المللی تلگراف رادیویی در سال ۱۹۰۶ حائز اهمیت فراوان است، چراکه نشان می دهد ریشه نهادگرایی و توجه به رژیم‌ها و سازمان‌های بین المللی به گذشته‌هایی دورتر از جامعه زغال و فولاد می رسد و در نظام‌های موازنه-قوای پیشین نهفته است. فرآیندی که پس از پیمان وستفالی آغاز گردیده بود، اگرچه فراز و فرودهای بسیاری در طی چند قرن داشت اما آثار خود را بر مفهوم آناارشی در نظام بین الملل می گذاشت و نشان می داد که وجود آناارشی لزوماً برخورد و جنگ را به دنبال ندارد و تأثیر مسائل مختلف از جمله منافع مشترک، محدودیت زور و اراده عمومی برای زندگی مسالمت آمیز می تواند لوازم توافق در دنیای آناارشیک را فراهم آورد.

۴- سیر تحول موازنه قوا در اروپا

همانگونه که در بخش پیشین مطرح گردید، مولفه‌ها، رخدادها و فرآیندهای طی شده پس از رنسانس موجب گردید که ساختار نظام بین الملل منطقه‌ای در اروپا به عنوان یک متغیر مهم و اثرگذار بر روابط کشورهای اروپایی باشد. در چارچوب مفهومی مقاله نیز شرط لازم طلایه‌داری و اولویت یابی دیپلماسی، موازنه قوا ذکر گردید. لذا در ادامه به این مهم و سیر تحول آن در اروپا می پردازیم.

تا قرن هفدهم میلادی، یک کشور از جنگ و قدرت نظامی این انتظار را داشت که به واسطه آن بتواند تمام خواسته‌های خود را در مواجهه با کشوری دیگر محقق کند و به پیروزی کامل برسد، اما جنگ‌های سی ساله مذهبی باورهای پیشین نسبت به کارآمدی قدرت نظامی را تغییر داد و محدودیت‌های زور را نمایان کرد. کاربست دیپلماسی در عرصه روابط بین الملل به عنوان ابزاری برای حل مناقشات و دستیابی به امنیت حاصل توجه به همین محدودیت زور و متعاقب آن پیمان وستفالی^۱ در سال ۱۶۴۸ میلادی است. انعقاد این پیمان علاوه بر آنکه جنگ‌های خونین سی ساله

^۱. Treaty of Westphalia

مذهبی را پایان می‌بخشد، دریچه‌های نوین را در حوزه حکمرانی در اروپا می‌گشاید. متعاقب این پیمان است که حق حاکمیت و اقتدار عالی و بدون شریک دولت‌ها در درون مرزهای خود به رسمیت شناخته می‌شود و حتی امپراتور اتریش که خود را حاکم بر کل اروپا می‌دانست محدود به مرزهای خود می‌گردد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۰۰). از دل همین وقایع و توافقات است که موازنه‌قوا به‌عنوان نظامی برآمده از ضرورت‌های زندگی اجتماعی بین‌المللی متولد می‌شود.

پیمان وستفالی یک اصل اساسی و مبنای مشخص داشت و آن «پذیرش موجودیت غیر» بود. با پذیرش پیمان وستفالی و شکل‌گیری موجودیت‌های نوینی که امروزه دولت-ملت می‌خوانیم، بحث همزیستی مسالمت‌آمیز و زندگی اجتماعی بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت. با پذیرش حاکمیت غیر و موجودیت غیر، لزوماً اختلافات و مناقشات پایان نمی‌یافت اما آنچه دیگر محل مناقشه نبود، «موجودیت غیر» بود. از این پس «سیاست غیر» بود که محل مناقشه بود. در همچین فضایی است که نقش دیپلماسی به‌عنوان جایگزین زور برای حل و فصل اختلافات نمود می‌یابد. موازنه‌قوا که پس از وستفالی پا به عرصه گذاشت مبتنی بر تحمل غیر است. تحملی که البته ناشی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی بین‌المللی و محدودیت‌های اعمال زور بود و نه لزوماً حاصل خیراندیشی رهبران قدرت-های وقت اروپا.

با از بین رفتن نگرش جهان‌شمولی و آرزوی قرون‌وسطایی درباره حاکمیت یگانه در این جهان و شکل‌گیری نظام موازنه‌قوا در قرن هفدهم میلادی تعداد زیادی از کشورهای کوچک در اروپا ظهور یافتند. پیمان وستفالی نقطه عطفی در تاریخ ملت‌ها بود زیرا از آن‌سوی واحدهای سازنده نظم در اروپا دیگر امپراتوری، سلسله و کلیسا نبودند، بلکه دولت‌های مستقل جایگزین شدند (کیسینجر، ۱۳۹۶: ۱۹-۱۶)؛ (Kissinger, 2017: 16-19). با از بین رفتن امکان حاکمیت جهانی، کشورهای نوظهور اروپایی برای تنظیم روابط خود و توجیه سرپیچی از کلیسای جامع روم نیاز به چند اصل داشتند. آن‌ها این امر را در مفاهیم «مصلحت نظام» و «موازنه‌قوا» یافتند که هر کدام به دیگری وابسته بود. منظور از مصلحت نظام این بود که رفاه کشور توجیه‌کننده ابزار به کار گرفته شده در جهت پیشبرد آن است. بدین‌رو منافع ملی جایگزین تصور قرون‌وسطایی در مورد جهانی شدن اخلاقیات شد. موازنه‌قوا نیز جای خالی سلطنت مطلقه جهانی را گرفت و تنظیم‌گر روابط میان واحدها گردید. اولین و کامل‌ترین فرمول این رویکرد جدید از فرانسه گرفته شد. کاردینال ریشلیو^۱ نخست‌وزیر فرانسه ایده مصلحت نظام را مطرح ساخت و مصرانه آن را در جهت منافع کشورش دنبال کرد. نتیجه کار ریشلیو این شد که ابتدا موازنه‌قوا به‌عنوان یک حقیقت زندگی و سپس به‌عنوان نظامی برای سازمان‌دهی کردن روابط بین‌الملل نمود یافت. از آن به بعد کشورهای قدرتمند به دنبال افزایش قدرت و حاکم شدن بر دیگران و کشورهای ضعیف‌تر به دنبال ائتلاف‌سازی با دیگران جهت پیشگیری از تجاوز سایرین بودند. این مناسبات نشان می‌داد که ممانعت از جنگ و ایجاد صلح نمی‌تواند تنها با وجود موازنه‌قوا حاصل شود. چرا که کشورهای مختلف به‌علت اتخاذ

^۱ Armand Jean du Plessis de Richelieu

موضع انقلابی و تجدیدنظرطلبانه نسبت به نظم موجود که متأثر از نگاه خودخواهانه به منافع ملی‌شان بود، درصدد برتری‌جویی و تفوق بر دیگران بودند و تلاش می‌کردند قدرت خود را افزایش دهند و در پی این امر موازنه‌قوا برهم می‌خورد و مجدداً جنگ هسته اصلی روابط می‌شد.

۴-۱- مشروعیت بخشی به موازنه‌قوا در اروپا

جنگ‌های ناپلئونی به اروپایی‌ها نشان داد که موازنه‌قوا به تنهایی نمی‌تواند صلح را برای اروپا به ارمغان بیاورد و نیازمند بازسازی نظم بین‌المللی هستند. فاتحان نبرد با ناپلئون در وین گردهم آمدند و موفق شدند به هدف خود در تنظیم روابط فی‌مابین دست یابند. پذیرش موجودیت غیر و توجه به نیازهای کشور شکست‌خورده نکته بسیار مهم در ترتیبات کنگره وین بود. این نظم بین‌المللی که بر اساس موازنه‌قوا شکل گرفته بود برخلاف تصور برای حفظ خود کمتر از همه به قدرت تکیه داشت. مهم‌ترین دلیل کارایی کنسرت اروپا این بود که کشورهای اروپایی با یک احساس برخورداری از «ارزش‌های مشترک» به یکدیگر گره خورده بودند. نه تنها معادله‌های فیزیکی، بلکه یک معادله اخلاقی نیز بین آن‌ها برقرار بود و قدرت و عدالت با هماهنگی کاملی با یکدیگر قرار داشتند.

کنگره وین مدلی از تصمیم‌گیری جمعی برای مقابله با خودخواهی و یکجانبه‌گرایی بود که با کنفرانس‌های متعدد متشکل از پنج قدرت برتر آن زمان اروپا تقویت می‌شد و رفته‌رفته فرهنگ امنیتی جدیدی را در اروپا به ارمغان آورد که بعدها مورد توجه بسیار زیادی قرار گرفت. کنگره وین از یک‌سو موازنه‌قوا را تأمین می‌کرد و از دیگر سوی با سازوکارهایی که داشت بر مشروعیت خود صحنه می‌گذاشت و این دو (نظام موازنه‌قوا و مشروعیت آن) در کنار هم موجب کارایی بالای کنسرت اروپا بودند (Conze, 2019: 42-47).

«اروپا فقط خواستار صلح نیست، بلکه بیش از هر چیز دیگری به نظم نیاز دارد، در نبود نظم، صلح یک آرامش گمراه‌کننده است». این توصیه مهم لوئیس دو بونالد سیاستمدار و نظریه‌پرداز فرانسوی به دیپلمات‌ها و دولتمردانی بود که وظیفه بازسازی اروپا را در کنگره وین برعهده داشتند. او با یادآوری یک کنفرانس صلح قدیمی‌تر یعنی کنفرانس صلح وستفالن به سیاستمداران گوشزد کرد که ثبات در گرو نظم و مراقبت است و به صرف ایجاد توازن قوا، صلح وضعیتی شکننده و فریبنده خواهد بود (Lok, 2019: 56-58). از این‌رو دستاورد کنگره وین چیزی فراتر از موازنه‌قوا بود. نظمی که این کنگره بوجود آورد مدلی بدیع از امنیت جمعی بود که توجه به امنیت عمومی را مورد توجه قرار می‌داد و امنیت ملی و اهداف ملی را در راستای آن قرار داده بود (Carta, 2019: 2-5).

در کنگره وین به موازنه‌قوا به چشم تاکتیکی برای عبور از بحران نگریده نشد، بلکه ایده موازنه-قوا که در دل خود تحمل غیر را داشت مورد تأکید قرار گرفت. از این‌رو در کنگره وین مفهوم موازنه‌قوا و زندگی مسالمت‌آمیز بین‌المللی با یکدیگر گره خوردند که عامل اصلی این پیوند،

¹ Congress of Vienna

² Concert of Europe

³ Louis Gabriel Ambroise Vicomte de Bonald

مشروعیت بخشی به موازنه قوا بود.

کیسینجر معتقد است که وجود توأمان موازنه قوا و توافق بر ارزش‌های مشترک که وجود عدالت در نظم را نشان می‌دهد و به نظم موجود مشروعیت می‌بخشد، کلید اصلی صلح است. او می‌گوید اگر در مورد ارزش‌های مشترک توافق شود، آنگاه توازن قوا بهترین کارآیی را خواهد داشت. توازن قوا مانع از به وجود آمدن ظرفیت برهم زنده نظم بین‌المللی است و توافق بر ارزش‌های مشترک مانع از تمایل به برهم زدن نظم بین‌المللی می‌شود (کیسینجر، ۱۳۷۹: ۱۴۱)؛ (Kissinger, 2000: 141). موازنه قوا فرصت استفاده از زور و قدرت را کاهش می‌دهد و با احساس مشترک وجود عدالت، از میل به استفاده از زور کاسته می‌شود.

۴-۲- مشروعیت‌زدایی از موازنه قوا در اروپا؛ بازگشت رویکرد انقلابی به نظام بین‌الملل
کنگره وین و کنسرت اروپا، یک اصل محوری داشت که توافقات باید به تأیید همه قدرت‌ها برسد و توافقات دوجانبه را رد می‌کرد. فروپاشی کنسرت اروپا را در تضعیف همین اصل توسط ناپلئون سوم و خصوصاً بیسمارک می‌توان جستجو کرد (تامسن، ۱۳۸۷: ۴۲۹)؛ (Thomson, 2010: 429). موازنه‌قوای اروپایی که در کنگره وین به وجود آمده بود برای سرزمین‌های آلمانی‌نشین دارای یک موازنه داخلی میان پروس و اتریش و نظامی از اتحادها بر اساس وحدت ارزش‌ها بود. پس از این توافق طی یک نسل تعداد برخوردهای بین‌المللی در سطح پایینی باقی ماند زیرا همه کشورهای مهم در بقای دوجانبه خود منافی را تصور می‌کردند و به اصطلاح کشورهای شرقی، پروس، اتریش و روسیه به ارزش‌های یکدیگر متعهد بودند. بیسمارک با همه این قضایا به مخالفت برخاست و رویکردی انقلابی و تجدیدنظرطلبانه نسبت به نظام طرح‌ریزی شده در وین اتخاذ کرد. او معتقد بود که پروس قدرتمندترین ایالت آلمان است و نیازی به اتحاد مقدس به‌عنوان رابطه‌ای با روسیه ندارد و سرانجام توانست ایالات آلمانی را بایکدیگر متحد کند.

با پایان یافتن دهه اول قرن بیستم، کنسرت اروپا که صلح نسبی را به مدت یک قرن حفظ کرده بود دیگر برای نیل به هرگونه هدف عملی از کار افتاده بود چراکه قدرت‌های بزرگ از ترتیبات آن رضایت نداشتند و مشروعیت نظم وین را زیر سوال می‌بردند. آلمان پی‌درپی بر قدرت خود می‌افزود و موازنه قوا را برهم می‌زد. همسایگان آلمان با مشاهده چنین غول نظامی در مرزهای خود جهت حفاظت متقابل به یکدیگر نزدیک شدند و به این وسیله تلاش آلمان برای تضمین امنیت خود را به عاملی برای ناامنی بدل ساختند. رهبران آلمان پس از بیسمارک که سعی داشتند امنیت کامل را برای کشور خود به ارمغان آورند تمامی کشورهای دیگر اروپایی را تهدید به ناامنی کامل نمودند و به همین خاطر تقریباً به‌طور خودکار موجب شکل‌گیری ائتلاف‌هایی علیه آلمان شدند. نمی‌توان خود را برای برتری بر همگان آماده کرد اما انتظار داشت که سایرین بر توان نظامی خود نیافزایند و همه این‌ها به جنگ و منازعه نینجامد. برای دستیابی به استیلا هیچ میانبر دیپلماتیکی وجود ندارد، تنها مسیر رسیدن به آن جنگ است. امری که مورد توجه قرار نگرفت و اروپا را به سمت جنگ جهانی اول کشاند.

اهمیت وجود توأمان موازنه قوا و مشروعیت نظام بین‌المللی پند و درس مهمی بود که اروپاییان

می‌توانستند از جنگ جهانی اول بگیرند اما از آن غفلت کردند. معاهده‌ی صلح ورسای که پس از جنگ جهانی اول منعقد شد با بی‌اعتنایی به دستاوردهای کنگره وین و نادیده گرفتن اهمیت موازنه-قوای مشروع، بیش از آنکه بتواند به آشتی و صلح برسد، تنبیه‌جویانه بود. معاهده در حوزه‌های ارضی، اقتصادی و نظامی تنبیهات سختی را برای آلمان در نظر گرفته بود. آلمان نه تنها مستعمرات خود را از دست داد، حتی ۱۳ درصد از اراضی دوران پیش از جنگ خود را نیز باید تسلیم می‌نمود. نظامی که پس از جنگ جهانی اول در اروپا به وجود آمد بدون توجه به تجربه‌های تاریخی بود. به وجود آوردگان این نظم به این مهم توجه نکردند که آلمان ناراضی به‌زودی همه‌چیز را تغییر خواهد داد. خیلی زود مشخص شد که این شرایط کمکی به تشکیل یک نظم بین‌المللی پایدار نمی‌کند و فشارهای گسترده به آلمان، باعث برانگیختن حس انتقام‌جویی و ناسیونالیسم افراطی در این کشور شد. آلمان رویکردی انقلابی نسبت به نظم مستقر که از نگاه آن‌ها ناعادلانه بود اتخاذ کرد و جهان را به‌سوی جنگی به‌مراتب سخت‌تر از جنگ جهانی اول کشاند. وقوع جنگ جهانی دوم بار دیگر خاطر نشان کرد که مشروعیت یک نظم بین‌المللی تا چه اندازه اهمیت دارد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اروپاییان به‌واسطه تجربیات گران‌بهایی که از تاریخ مملو از نزاع و درگیری میان خود به‌دست آوردند به این باور رسیدند که ابزار زور محدودیت دارد و نمی‌تواند به‌تنهایی ابزار مدیریت رقابت و حل و فصل اختلافات باشد. همچنین تجارب تاریخی نشان می‌داد که نتایج اعمال زور ناپایدار بوده و توافقات حاصل از آن نمی‌تواند اراده‌ی انتقام در کشور شکست‌خورده را از بین ببرد و تلاش برای عدم تغییر وضعیت در آینده را تضمین کند. در صورتی-که نتایج توافقات حاصل از دیپلماسی پایدارتر و قابل‌اتکاتر بود، چراکه رضایت طرفین را در خود داشت.

علاوه‌بر این یافته‌های مقاله نشان می‌دهد در کنار مولفه‌های ملی، نقش ساختار نظام بین‌الملل و چگونگی ترتیبات آن نقش ویژه‌ای در اولویت‌یابی زور یا دیپلماسی در هنگامه اختلافات و بحران‌ها دارد. دیپلماسی به‌عنوان ابزاری مسالمت‌آمیز جهت نظم‌دهی به روابط، مدیریت رقابت و حل و فصل مخاصمات، در آن نظام بین‌المللی اولویت می‌یابد که کشورها، خصوصاً قدرت‌های بزرگ، بر سر ترتیبات آن نظام به توافق رسیده باشند. اینچنین نظامی در پرتو یک موازنه‌قوا که توأم با مشروعیت باشد بوجود می‌آید. از این‌رو نقش موازنه‌قوا و مشروعیت‌بخشی به آن در اولویت‌یابی دیپلماسی کلیدی است. بررسی تاریخ اروپا نیز نشان می‌دهد که این قاره طی دو دوره شامل نظم پس از کنگره-وین و نظم پس از جنگ جهانی دوم موازنه‌قوای مشروع را تجربه کرده‌است و طولانی‌ترین دوران صلح این قاره نیز مربوط به همین دو دوره می‌باشد. دوره‌هایی که در آن تنظیم‌گر روابط و ابزار اصلی مدیریت بحران‌ها دیپلماسی بوده‌است.

تاریخ اروپا تجربه دو روش نافرجام برای یکپارچگی از طریق استیلا که متاثر از ادعاهای جهانشمول بود را نشان می‌دهد. روش‌هایی که در آن پذیرش تنوع و تکثر جایی نداشت و فردیت دولت‌ها در معرض نابودی قرار می‌گرفت. در دوره‌ای امپراتوری هابسبورگ تلاش می‌کرد تا از

طریق تلفیق شکوه امپراتوری و مذهب کاتولیک، حاکمیتی یگانه بر سرتاسر اروپا را برقرار کند که با شکست مواجه شد. روش دوم برای این منظور از طریق تحکات یک ملت پیشرو و یکسان‌سازی از طریق تحمیل ایدئولوژی آن ملت بود. طلایه‌داران این روش ابتدا ناپلئون بناپارت و سپس آدولف هیتلر بودند. این تلاش‌ها نیز نافرجام بود تا مشخص شود، رویای حاکمیت یگانه بر اروپا تعبیر نشدنی است و پذیرش موجودیت غیر و پذیرش تنوع و تکثر اجتناب‌ناپذیر است. اما پس از جنگ جهانی دوم حرکت سومی در اروپا آغاز شده است که اتحاد در قاره را نه از طریق یکسان‌سازی، بلکه وحدت در عین کثرت را دنبال می‌کند. در دو حرکت ابتدایی، قدرت مؤلفه اصلی برای پیشبرد اهداف بود و از آنجایی که استیلا بدون اعمال زور ممکن نیست، جنگ هسته اصلی روابط میان بازیگران را تشکیل می‌داد، امری که متأثر از محدودیت زور به شکست انجامید. اما در حرکت سوم رواداری موجب پیشبرد اهداف و دستیابی به یکپارچگی است و زندگی اجتماعی بین‌المللی در سایه زندگی مسالمت‌آمیز با دیگران و تحمل غیر ترویج می‌شود و در این چنین مناسباتی هسته اصلی روابط را دیپلماسی تشکیل می‌دهد.

روندهای ملی و ساختاری که در کنش با یکدیگر تکامل یافته‌اند و تأثیر متقابل بر یکدیگر داشته‌اند بر تغییر ابزار اروپاییان از زور به دیپلماسی در حل و فصل مخاصمات و اختلافاتشان تأثیرگذار بوده‌اند. باور به پیوند میان بقا و دیپلماسی در اروپاییان به یکباره بوجود نیامده و حاصل انباشت فرآیندها و مولفه‌های مختلفی بوده است. ضرورت‌ها و اجتناب‌های ساختاری به همراه حافظه تاریخی مشترک، تجربه زیستی مشترک، هویت و فرهنگ مشترک نسبی، دشمن مشترک، ارزش‌ها و باورهای مشترک نسبی و بسیاری از مولفه‌های دیگر که طی چند قرن در اروپا انباشت شد موجب گردید که خواست و اراده مضاعفی در اروپاییان پدید آید که برای راهکارهای مسالمت‌آمیز اولویت بالاتری قائل شوند. اروپاییان از دل تاریخ پر فراز و نشیب‌شان دریافتند که بقایشان به اتکا صرف بر زور، دچار مخاطرات و هزینه‌های بسیاری است. باور به پیوند میان بقا و دیپلماسی را می‌توان مهمترین دستاورد اروپاییان و درس آموزه آنان از توجه به چند قرن تاریخ خود برشمرد. پیوندی که از یک سوی حاصل فرآیندها و مولفه‌های درونی و ملی و از سوی دیگر حاصل ترتیبات نظام بین‌الملل مبتنی بر موازنه‌قوای مشروع بوده است. در شکل زیر مولفه‌های مربوط به این دو روند که بر نقش‌یابی کنونی دیپلماسی میان اروپاییان تأثیر داشته‌اند به صورت خلاصه ذکر گردیده است:



شکل ۳- روندها و مولفه های ملی و ساختاری و تاثیر متقابل آنها بر دیپلماسی

Figure 3- National and Structural Trends and Components and their Mutual Impact on Diplomacy

منبع: (نویسندگان، ۱۴۰۳)؛ (Authors, 2024)

منابع فارسی

۱. برستاین، س.، و میلزا، پ. (۱۳۹۸). *تاریخ اروپا از قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست و یکم*. ترجمه پیروز ایزدی. تهران: انتشارات ثالث.
۲. بول، ه. (۱۳۹۶). *جامعه آنارشیستیک مطالعه ای در باب نظم در سیاست جهان*. ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک. تهران: نشر مخاطب.
۳. تامسن، د. (۱۳۸۷). *اروپا از دوران ناپلئون*. جلد اول و دوم. ترجمه خشیار دیهمی و احد علیقلیان. تهران: نشر نی.
۴. کیسینجر، ه. (۱۳۷۹). *دیپلماسی*. جلد اول و دوم. ترجمه فاطمه سلطانی نژاد و رضا امینی. تهران: انتشارات اطلاعات.

۵. کیسینجر، ه. (۱۳۹۶). *نظم جهانی*. ترجمه محمدتقی حسینی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۶. مورگنتا، ه. (۱۳۹۳). *سیاست میان ملت‌ها تلاش در راه قدرت و صلح*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. نقیب‌زاده، ا. (۱۳۸۳). *بازخوانی نظم برخاسته از معاهدات و ستفالی، فصلنامه سیاست*. ۳۸(۳)، ۱۸۷-۲۱۴.
۸. هابز، ت. (۱۳۸۰). *لویاتان*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.

English References

1. Bercovitch, J., Kremenyuk, V., Zartman, W. (2009). *The SAGE Handbook of Conflict Resolution*. Thousand Oaks: Sage Publications.
2. Berridge, G. R. (2015). *Diplomacy Theory and Practice*. London: Palgrave Macmillan.
3. Brzezinski, Z. (1997). *The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*. Basic Books.
4. Carta, C., & Higgott, R. (2020). *Cultural Diplomacy in Europe Between the Domestic and the International*. London: Palgrave Macmillan.
5. Conway, P. R. (2019). The Folds of Coexistence: Towards a Diplomatic Political Ontology, between Difference and Contradiction. *Theory, Culture & Society*, 37(3), 23-47.
6. Conze, E. (2019). *Historicising a Security Culture: Peace, Security and the Vienna System in History and Politics, 1815 to Present*. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Dannreuther(ed), R. (2004). *European Union Foreign Security and Policy*. London: Routledge.
8. Graaf, B., Haan, I., & Vick, B. (2019). *Securing Europe after Napoleon 1815 and the New European Security Culture*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Gram, K. (2011). Never Talk to Strangers? On Historians, Political Scientists and the Study of Diplomacy in the European Community/European Union, *Diplomacy & Statecraft*, 22(4), 696-714.
10. Guzzini, S. (2018). *Hans J. Morgenthau and the Three Purposes of Power*. Gl. Kalkbrønderi Vej: DIIS Working Papers.
11. Lok, M. (2019). *The Congress of Vienna as a Missed Opportunity Conservative Visions of a New European Order*. Cambridge: Cambridge University Press.
12. Molloy, S. (2004). Truth, Power, Theory: Hans Morgenthau's Formulation of Realism. *Diplomacy and Statecraft*. 15(1), 1-34.
13. Santiago, F. (2022). *Cultural Diplomacy in the European Union*. Master on Cultural

- Management by the Universitat Oberta de Catalunya and the Universidad de Girona.
14. Spence, D., & Bátorá, J. (2015). The European External Action Service European Diplomacy Post-Westphalia. *The European Union in International Affairs*, 9, 171-173.
 15. Weitz, R. (1191). *Henry Kissinger's Philosophy of International Relations*. Diplomacy & Statecraft, 2(1), 103-129.
 16. Young, J.C., Young, J.R., & Aubert, B.A. (2022). *Insights from Diplomacy for the Prevention and Resolution of Conservation Conflicts*. Conservation Letters. Hoboken: Wiley.
 17. Zambarnardi, L. (2020). The Limits of Power: Knowledge, Ethics, and Foreign Policy in Hans J. Morgenthau's International Theory. *International Relations*, 36(1), 1–20.

Translated References to English

1. Bercovitch, J., Kremenyuk, V., Zartman, W. (2009). *The SAGE Handbook of Conflict Resolution*. Thousand Oaks: Sage Publications.
2. Berridge, G. R. (2015). *Diplomacy Theory and Practice*. London: Palgrave Macmillan.
3. Berstein, S., & Milza, P. (2018). *European history from the 19th century to the beginning of the 21st century*. Translated by Pirouz Yazidi. Tehran: Thaleth Publications. **(In Persian)**
4. Brzezinski, Z. (1997). *The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*. Basic Books.
5. Bull, H. (2017). *The anarchical society: a study of order in world*. Translated by Fatemeh Soleymani Poorlak. Tehran: Mokhatab Publishing. **(In Persian)**
6. Carta, C., & Higgott, R. (2020). *Cultural Diplomacy in Europe Between the Domestic and the International*. London: Palgrave Macmillan.
7. Conway, P R. (2019). The Folds of Coexistence: Towards a Diplomatic Political Ontology, between Difference and Contradiction. *Theory, Culture & Society*, 37(3), 23-47.
8. Conze, E. (2019). *Historicising a Security Culture: Peace, Security and the Vienna System in History and Politics, 1815 to Present*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Dannreuther(ed), R. (2004). *European Union Foreign Security and Policy*. London: Routledge.
10. Graaf, B., Haan, I., & Vick, B. (2019). *Securing Europe after Napoleon 1815 and the New European Security Culture*. Cambridge: Cambridge University Press.
11. Gram, K. (2011). Never Talk to Strangers? On Historians. Political Scientists and the

- Study of Diplomacy in the European Community/European Union, *Diplomacy & Statecraft*, 22(4), 696-714.
12. Guzzini, S. (2018). *Hans J. Morgenthau and the Three Purposes of Power*. Gl. Kalkbrænderi Vej: DIIS Working Papers.
 13. Hobbs, T. (2001). *Leviathan*. Translated by Hossein Bashiriye. Tehran: Ney Publishing. **(In Persian)**
 14. Kissinger, H. (2000). *Diplomacy*. The first and second volume. Translated by Fateme Soltaninejad and Reza Amini. Tehran: Ettelaat Publications. **(In Persian)**
 15. Kissinger, H. (2017). *World Order*. Translated by Mohammadtaghi Hoseyni. Tehran: Elmi va Farhangi Publications. **(In Persian)**
 16. Lok, M. (2019). *The Congress of Vienna as a Missed Opportunity Conservative Visions of a New European Order*. Cambridge: Cambridge University Press.
 17. Molloy, S. (2004). Truth, Power, Theory: Hans Morgenthau's Formulation of Realism. *Diplomacy and Statecraft*. 15(1), 1-34.
 18. Morgenthau, H. (2014). *Politics Among Nations: the Struggle for power and peace*. Translated by Homeyra Moshirzadeh. Tehran: Publishing Department of the Ministry of Foreign Affairs. **(In Persian)**
 19. Naghibzadeh, A. (2004). Rereading the Order Arising from the Westphalian Treaties. *Politics Quarterly*. 38(3), 187-214 **(In Persian)**
 20. Santiago, F. (2022). *Cultural Diplomacy in the European Union*. Master on Cultural Management by the Universitat Oberta de Catalunya and the Universidad de Girona.
 21. Spence, D., & Bátorá, J. (2015). The European External Action Service European Diplomacy Post-Westphalia. *The European Union in International Affairs*, 9, 171-173.
 22. Thomson, D. (2008). *Europe since Napoleon*. The First and Second Volume. Translated by Khashayar Dehimi and Ahad Aliqlian. Tehran: Ney Publishing. **(In Persian)**
 23. Weitz, R. (1191). *Henry Kissinger's Philosophy of International Relations*. *Diplomacy & Statecraft*, 2(1), 103-129.
 24. Young, J.C., Young, J.R., & Aubert, B.A. (2022). *Insights from Diplomacy for the Prevention and Resolution of Conservation Conflicts*. Conservation Letters. Hoboken: Wiley.
 25. Zambernardi, L. (2020). The Limits of Power: Knowledge, Ethics, and Foreign Policy in Hans J. Morgenthau's International Theory. *International Relations*, 36(1), 1-20.